

نقل قول خیر



امیر سرتیپ حمید واحدی فرمانده نیروی هوایی ارتش در زمینه هواپیماهای بدون سرنشین پیشرفت‌های خوبی داشته‌ایم. ۲پهپاد بسیار راهبردی و ارزشمند کمان۱۱۲ و کمان۲۲ توسط نیروی هوایی و پهپادهای راهبردی دیگر توسط وزارت دفاع ساخته شده است. امروز در زمینه هواپیماهای بدون سرنشین جزو اولین‌ها در منطقه هستیم و به‌خود کفایتی صدرصد رسیده‌ایم، هواپیماهای بدون سرنشین از فاز شناسایی خارج و وارد فاز عملیاتی شده‌اند. در رمایش اخیر توانسته‌ایم اهداف را با پهپادها وموشک‌های نطقزن مورداصابت قرار دهیم. ایمنّا



حجت‌الاسلام سیدمحمدحسن ابوترابی‌راد **امام جمعه موقت تهران** دیدارهای چهره به چهره با خانواده‌های معظم شهدا و ایثارگران که منجر به حل شدن دغدغه‌ها و مشکلات آنها می‌شود یکی از بهترین و مؤثرترین اقدامات نهاد‌های مدیریتی است. از تمام مسئولان و متولیان امور درخواست می‌کنم که برای گشودن گره‌ها و ارتقای رضایتمندی همه مردم از تمام ظرفیت‌های خود استفاده کنند و در تجلیل و تکریم خانواده‌های معظم شهدا و ایثارگران پیشگام باشند. پیش از خانواده‌ها در ادارات بنیاد شهید و امور ایثارگران حضور پیدا می‌کردند. دفاع پرس

روزنامهنگار

خبر

مکتب سلیمانی؛ درسی اختیاری در دانشگاه‌ها

تا ۱۳سال آینده «مکتب سلیمانی» به‌عنوان ۱واحد درسی اختیاری در دانشگاه‌های کشور نهاده و تدریس خواهد شد. سردار سرلشکر پاسدار سیدیحیی صفوی، دستیار و مشاور عالی فرمانده معظم کل قوا بااعلام این خبر گفت: «حاج قاسم سلیمانی چهره بین‌المللی مقاومت بود که شهادت او باعث شد حرکت جنبش بی‌داری ملت‌ها تقویت شود و در آینده افول صهیونیست‌ها تا شکست نهایی آنها را رقم خواهد زد. نیروی قدس سپاه با مدیریت میدانی در جنگ علیه ائتلاف تروریستی داعش در سوریه و عراق الگوی نوینی از ابتکار نظامی را به منصفه‌پهلو رساند.»

توصیه‌اربعینی یک شهید

شهید مدافع حرم، مهدی نوروزی، اهل کرمانشاه معروف به «شیر سام»؛ بود که ۲۰ماه۹۳و در دفاع از حریم عسکرین در سامرا توسط گروهک تروریستی داعش به‌شهادت رسید.مریم عظیمی، همسر این شهید در مورد توصیه‌های شهید نوروزی نسبت به حضور در پیاده‌روی اربعین می‌گوید: «قامه‌پد همیشه به بنده می‌گفت که سفر زیارتی امام حسین(ع) را هیچ‌وقت و تحت‌هیچ شرایطی ترک نکن! حتی اگر شده سالی یک مرتبه آن هم در موقع اربعین شهادت امام حسین(ع) خود را به کر بلا برسان. حتی اگر شده فرش خانه‌ات را بفروش و مقدمات سفر کر بلا را مهیا کن و این سفر را ترک نکن و این شاخص ترین سخیی بود که اقا مهدی درباره سفر اربعین به بنده می‌گفت.»

معرفی کتاب

یک روز، یک مرد

کتاب «یک روز یک مرد» براساس زندگی سردار شهید حاج داوود کریمی به قلم محسن مطلق نوشته و در انتشارات سوره مهر منتشر شده است. فرماندهای که شناساس به مناطق جنگی سر کشی می‌کرد و اکترا تر به عنوان تیربارچی در خط مقدم خواب و آرامش را از دشمن می‌گرفت. محسن مطلق نویسنده کتاب «یک روز یک مرد» از دوران کودکی تا شهادت او را به روایت خانواده و همرزمانش نوشته و این سر گذشت خواندنی است.

در بخشی از کتاب آمده است: «هنوز خورشید از پشت دیوارهای شهر سرک نکشیده بود که حاج داوود طرف غذایش را برداشت و بادوچرخه‌های خیابان شد. از خانه تا محل کارش، که مغازه کوچک تراشکاری بود، با دوچرخه می‌رفت. برای همین هر روز صبح زود نخستین سلام را به رفتر می‌داد.بعغیر از رفتر محل، کسی حاج داوود را نمی‌شناخت. وقتی حاج داوود از کنار رفتر می‌گذشت، جاروی بلندش را پیش‌فنگ می‌کرد و هنگامی که از مقابلش رد می‌شد، دست‌هایش را بالا می‌آورد و صبح به خیر می‌گفت. دوستی حاج داوود و رفتر به سال‌ها پیش برمی‌گشت؛ زمانی که خیابان‌ها و کوچه‌ها پُر شده بود از پوسته‌ها و عکس‌های نامزد‌های انتخاباتی مجلس. حاج داوود آن روز به رفتر کمک کرده بود تا همه کاغذ‌ها را از زیر دست و پا جمع کنند، بعد هم از رفتر به‌خاطر کثیفی محل عذر خواهی کرده بود. رفتر می‌دانست که حاج داوود زمانی فرماندهی بزرگ بوده و حالا که جنگ تمام‌شده او به سر کار خود یعنی کارگاه تراشکاری برگشته و از آن همه به گوشه‌ای کوچک و ناتی بخور و نمیر قناعت کرده است.»

ایثار و مقاومت



روایت «عبدالحمید شمس‌اللهی» آزاد، جانباز و مترجم صلیب سرخ از پیاده روی اربعین

زائران خارجی اربعین؛ در قاب دوربین

شمس‌اللهی در اردوگاه موصل با حداقل امکانات به صدها اسیر، زبان فرانسه آموزش داد



روزنامه‌نگار

زیارت امام حسین(ع) می‌آیند می‌نشیند تا راز عاشقی خود را بازگو کنند. «عبدالحمید شمس‌اللهی» زبان انگلیسی و فرانسه را مثل زبان مادری‌اش صحبت می‌کند. در س خوانده‌ارو یاست. چند سالی می‌شود بعد از پایان خدمت ۳۰ساله در آموزش و پرورش به مستندسازی رو آورده است. او هدف از این کار را ترویج فرهنگ نهضت حسینی عنوان می‌کند و برای تحقق خواسته‌اش از هیچ تلاشی فروگذار نیست. شمس‌اللهی هم‌اکنون مسئول انجمن آزادگان کشور است. خودش دوران اسارت را گذرانده و ۹سال از بهترین سال‌های عمر ش را در اردوگاه موصل سپری کرده است. او با ۴۵درصد جانبازی، رزومه فرهنگی پرپای‌ی دارد؛ از کارشناسی خانواده در شبکه سحر تا سخنگوی همایش سران اسلامی، همه کاری می‌کند. ایام اربعین فرصت مناسبی پیش آمد برای شنیدن سرگذشت پرفرازونشیب او. داستان زندگی‌اش را بر ایمان تعریف می‌کند.

ساک سفرش را بسته و عازم است. قرار است همراه با دوستانش به مرز شلمچه بروند. کار هر سال و است. موسم اربعین که می‌شود برای تهیه فیلم مستند به آنجا می‌رود. این کار را برای حالات دلش انجام می‌دهد. او طعم اسارت را چشیده و شاید برای همین است که دوست دارد برای ترویج فرهنگ نهضت حسینی قدمی بردارد. خودش می‌گوید: «خیلی از زائران امام حسین(ع) خارجی هستند. تعدادی هم از کشورهای اروپایی و آمریکایی می‌آیند. با آنها به زبان انگلیسی یا فرانسه صحبت می‌کنم. البته به زبان عربی هم مسلطم. از آنها می‌پرسم که چرا در پیاده‌روی اربعین شرکت کرده‌اند؟ هدفشان چیست؟ یا اینکه بگویند چرا می‌آیند. حرف‌های آنها را تبدیل به فیلم مستند می‌کنم.» شمس‌اللهی اسمان چهارمین فیلم مستند خود را می‌سازد. اگر چه فعال فرهنگی است اما فیلمسازی را تجربه یاد گرفته است. او از شور و هیجان زائران می‌گوید و استقبال بی‌نظیر عراقی‌ها تعریف می‌کند: «عراقی‌ها می‌گویند راه‌پیمایی اربعین بدون ایرانی‌ها نمک ندارد.»

عطای ماندن در فرانسه را به لقایش بخشید

شمس‌اللهی روزهای پرفرازونشیبی را پشت سر گذاشته؛ اتفاق هایی که در کش امروز برای نسل جوان مارا حث نیست. او به سال‌های دور برمی‌گردد. سال ۱۳۵۳ یا شاید هم ۱۳۵۴ زمانی که در دانشگاه بوعلی همدان زبان و ادبیات فرانسه می‌خواند. دانشجوی ممتاز کلاس بود و با معدل بالا می‌فارع‌التحصیل شد. همین عاملی شد تا از سوی دولت فرانسه بورسیه تحصیلی شود. شمس‌اللهی به فرانسه رفت و مشغول درس خواندن شد. با جدیت پیش می‌رفت تا بتواند هر چه زودتر مدرک کارشناسی‌رشد خود را به پایان برساند و برای آزمون دکتری اقدام کند. با شروع جنگ هر روز خبرهای ناخوشایندی راز حمله عراق به کشورش می‌شنید. اینکه دشمن چطور دست به قتل عام هموطنانش زده است. همین آزارش می‌داد. ماندن در فرانسه را بیش از این جایز نمی‌دانست و عطای ماندن در آنجا را به لقایش بخشید و تصمیم گرفت به ایران برگردد تا در کنار مردمش باشد. به محض ورود به استخدام آموزش و پرورش همدان درآمد و به‌عنوان معلم فعالیتش را آغاز کرد. در کنار تدریس کارهای تبلیغی و جهادی هم انجام می‌داد. هر از چندگاهی هم به جبهه می‌رفت. شمس‌اللهی به آن روزها برمی‌گردد: «موقعیت شغلی‌ام که ثابت شد از دواج کردم. دخترم ریحانه سال ۴به دنیا آمد.»

از اد جهانی به مکتب حسینی

او خاطرات جالبی از تهیه فیلم مستند اربعین دارد و می‌گوید: «در این سفر ها با افرادی آشنا می‌شوم که زندگی هر کدام‌شان می‌تواند الگو باشد. آقای دکتری از آلمان آمده بود. وقتی از او پرسیدم چرا این مسافت طولانی تا عراق را طی کرده است؟ گفت: افتخار می‌کنم که در این پیاده‌روی شرکت کرده‌ام. حسین(ع) معلم اخلاق ما انسان‌هاست. اگر جانم را هم بصرای او فدا کنم کار خاصی انجام نداده‌ام یا اینکه خانمی با طفل ۶ماه‌اش آمده بود. گفت: او را از امام حسین(ع) گرفتم و می‌خواهم دخترم را دور حرم امام حسین(ع) بگردانم.»

از دیگر اتفاق‌های شیرین‌ی که شمس‌اللهی به یاد دارد، عروس و دامادی آلمانی تیار هستند که سال ۹۸چند تکه از وسایل زندگی خود را برای تبریک به کر بلا آورده بودند. او تعریف می‌کند: «این عروس و داماد چند وسیله را با هواپیما از آلمان به نجف و از آنجا به کر بلا آورده و در موکب گذاشته بودند تا گرد پای زائران امام حسین(ع) روی آنها نشینند و تبرک شوند.»

۳۰شور شگر

تلخ‌ترین خاطره‌ای که شمس‌اللهی از دوران اسارتش دارد عزاداری ماه‌محرم است. می‌گوید: «از روی روزنامه‌ای که صلیب سرخ به‌دست‌مان می‌رساند ایام قمری را می‌دانستیم. ماه محرم عزاداری می‌کردیم اما با چه سختی‌ای. یک نفر صدای خمپاره و توپ لحظه‌ای قطع نمی‌شد. درست در نخستین مرحله از عملیات شمس‌اللهی به اسارت درآمد. چگونگی و کجا را از زبان خودش می‌شنویم: «هر عملیات رمضان خیلی از هم‌زمانم شهید شدند. من با چند نفر دیگر از دوستانم اسیر شدیم. دست‌هایمان را از پشت بسته بودند. می‌خواستند ما را بکشند. می‌گفتند در عملیات بستان شما ایرانی‌ها خیلی از نیروهای ما را کشته‌اید. خودم را آماده مرگ کرده بودم. در این حین سربازی نزد فرمانده عراقی آمد و گفت از پشت بی‌سیم اعلام کردند اسرا را نکشید.»

ما را در شهر گردانده و گفتند اینجا نجس‌اند!

گرمای تابستان از یک سو و گر سنگی و تشنگی از سوی دیگر لحظات را بر او طاق‌تف‌ر سا کرده بود. بیشتر از همه تحقیر کردن دشمن بود که شمس‌اللهی را آزار می‌داد. ماجرای آن روز سوم را تعریف می‌کند: ما را به آسایشگاهی برنده که هزاران نفر از رزمنده‌های ایرانی آنجا بودند. عراقی‌ها از انداختن آب دهان تا ناسازگفتن و کتک‌زدن از هیچ کاری دریغ نداشتند. بعد از یک هفته ما را به استخبارات بغداد برند. ساعت‌ها بازجویی کردند البته همراه با چاشنی کتک. بعد از چند روز سوار بر ماشین ما را در شهر گردانند. از پشت بلندگو به مردم گفتند این‌ها مجوس هستند و نجس‌اند. وقتی یادم می‌آفت حالم بد می‌شود. هر کس هر چه به‌دست داشت به‌سوسی ما پرتاب می‌کرد.» شمس‌اللهی آن روز خیلی گریه کرد نه برای سنگ و چوبی که حواله صورتش می‌شد؛ به یاد اسرای کر بلا افتاده بود که در شام بقدر پنهان بی‌حرمتی شده بود.

مترجم صلیب‌سرخ

اسارتش از اردوگاه موصل شروع شد. جایی مخوف که نمی‌دانست چه آینده‌ای پیش روی او است. بعد از چندماه نیروهای صلیب‌سرخ آمد. پرسیدند چه‌کسی زبان انگلیسی می‌دانند، او گفت: «هم به‌انگلیسی مسلط هستم و هم فرانسه.» آن روز شد مترجم صلیب‌سرخ. هدفش این بود که نام هیچ کدام از دوستانش از قلم نیفتد. نیروهای صلیب‌سرخ طوماری از اسامی اسرا نوشتند و به هال‌احمر ایران اعلام کردند. همین باعث شد تا از هویت اسرای عملیات رمضان باخبر شوند.



عبدالحمید شمس‌اللهی، نفر اول از سمت چپ نشسته، در اردوگاه عراق

سال ۱۳۶۹شمس‌اللهی همراه با هزاران اسیر به ایران بازگشتند. او هیچ وقت این خاطره خوش را از یاد نمی‌برد؛ روزی که ریحانه را در آغوش گرفت. وقتی به جبهه رفت او ۵ماهه بود و حالا ۹سال داشت. اما همسرش؛ چهره تکیده بانو خبر از سختی‌هایی می‌داد که به جان خریده بود. شمس‌اللهی همسرش را تحسین می‌کند و می‌گوید: «۹سال کم نیست برای زن جوانی که ۲سال فقط همسر داری کرده و یک کودک نوپا دارد. تصور کنید هر شب با دلهری می‌خوابد و ورزش را با اضطراب آغاز می‌کند. اینکه همسرش برمی‌گردد یا نه؟ جنگ تا کی طول می‌کشند؟ اصلا همسرش سالم است یا خیر؟ این افکار برای ضربه زدن به روح و جسم آدم کافی است. سالی یک‌بار می‌توانستیم برای هم نامه بنویسیم و از حال هم باخبر شویم. ۹سال دل‌پیره و فراق تأثیر خود را الان گذاشته و حاج‌خانم کسالت دارد. البته تحت‌درمان است.»

نمره زندگی مشترک این آزاد، ریحانه، حسین و علیرضاست که هر ۳تحصیلات عالیه دارند. او می‌گوید: «در مدتی که من نبودم خانم هم بیکار نبوده و با جدیت تحصیلات دانشگاهی خود را ادامه داده است. او هم کارشناسی ارشد زبان فرانسه و حقوق دارد.»

اردوگاهی که به دانشگاه تبدیل شد

با آمدن حاج آقا ابوترابی به اردوگاه موصل انگار اسرا جان دیگری گرفتند. یک روحانی با تدبیر و مقتدر که با حرف‌هایش توانست تحولی را در اردوگاه ایجاد کند. او رفتار محافظه‌کارانه را به اسرا پیشنهاد داد تا کمتر آذیت شوند. بعد هم تأکید کرد اردوگاه باید به کلاس درس و دانشگاه تبدیل شود. از این رو اسرا هر حرفه را هنری بلد بودند آستین همت بالا زدند. یکی باغبانی یاد می‌داد و دیگری تئاتر یکی هم ورزش.

شمس‌اللهی هم زبان انگلیسی و فرانسه، او می‌گوید: «در طول تاریخ نداریم اسرایی که به وقت اسارت کم‌سواد باشند و هنگام آزادی یک فرد تحصیل کرده باشند. معلومات اسرا بالا رفته بود. البته آموزش صا به اینگونه نبود. کارشناس خانواده در اسلام هستم و به زبان فرانسه در شبکه سحر کار می‌کنم. سال ۹۲در مصاحبه با سسران کشورهای اسلامی به‌عنوان مجری و مترجم بودم.»

مرد عراق را با یعنی‌ها مقایسه نکنیم

شنیدن سرگذشت این آزاده شاید سوآلی در ذهن مخاطب ایجاد کند که چطور با همه آزارهایی که از سوی عراقی‌ها دیده هر سال اربعین به آنجا می‌رود تا فیلم مستند تهیه کنند؛ مکان‌هایی که سال‌ها پیش سخت‌ترین روزهای زندگی‌اش را گذرانده است. با مردهی هم‌صحبتش بود که روزی به او و دیگر اسرا استگ‌زدند. شمس‌اللهی می‌گوید: «این سوآلی است که خیلی‌ها از من می‌پرسند. حق هم دارند. در واقع خودم در اردوگاه موصل به همه عراقی‌ها بدبین بودم. چون همه‌شان را با یک طرز تفکر می‌دیدم. تا اینکه اوآخ دهه ۲۰با یکی از سربازان عراقی که از قضا دوست و رفیق دارد.»



مکت

یاد — شهره کیانوش؛ روزنامه‌نگار

روایت ۵روز مقاومت رزمندگان در کانال دوم فکه

راز کانال کمیل

روایت ۴روز مقاومت رزمندگان گردان کمیل، در کانال دوم فکه یکی از ماجراهای خواندنی و تکان‌دهنده گروهی از رزمندگان در بازه زمانی ۱۲تا ۲۲مهرن سال ۱۳۶۱از آغاز عملیات والفجر مقدماتی تا زمان محاصره آنها و شهادتشان در کانال کمیل است؛ جوانانی که تا آخرین لحظه زندگی‌شان شجاعانه در مقابل دشمن یعنی مقاومت کردند. سال۱۳۵۹توسط دشمن و به‌دست مهندسان فرانسوی کانالی به طول ۹۰کیلومتر و عرض ۵متر و ارتفاع ۴متر کاملاًحرفه‌ای و مهندسی شده حفر شد. این کانال در منطقه حمرین معروف به کانل حمرین و در منطقه شرفانی معروف به کانال شرفانی و کمیل و در خاک عراق معروف به کانال بجلیه است. این کانال منحصر به‌فرد و دارای چند سهراهی و چهارراهی است که برای موانع و پیشروی رزمندگان اسلام حفر شده بود که ۳۰۰نفر از گردان حنظله در یکی از کانال‌ها محاصره شدند و اکثرا با آتش مستقیم دشمن یا تشنگی مفرط به شهادت رسیدند.

مقصدهای سفر زیارتی اردوی راهبان نور

محوطه یادمانی کانال کمیل و حنظله در محدوده شهرستان دشت آزادگان، کیلومتر ۱۸ جاده پایانه مرزی چذابه به پاسگاه مرزی فکه روبه‌روی پاسگاه رشیدیه و محل شهادت سیدمر ترضی اوینی است. این منطقه پس از انجام مراحل قانونی از سوی سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری در فهرست ملی میراث فرهنگی انقلاب اسلامی ودفاع‌مقدس به ثبت رسید. این کانال یکی از مقصدهای سفر زیارتی اردوی راهبان نور به مناطق عملیاتی در جنوب کشور است.



آخرین ساعات

«از کانال کمیل» یکی از آثار انتشارات شهید ابراهیم هادی است. این کتاب در ۱۵۲ صفحه با موضوع مقاومت رزمندگان اسلام و واپسین روزهای پیش از شهادت شهید ابراهیم هادی، تدوین و روانه بازار نشر شده است. برخی از عناوین خطرات کتاب «راز کمیل» عبارتند از: «شناسایی»، «آخرین ساعات»، «جلسه توجیهی»، «اولین روزگیری»، «کانال اول»، «خاکریزهای ب شکل»، «فرماندهی ابراهیم هادی»، «مزار جماعت»، «داخل میدان مین» و «تمام جت».
راوی کتاب، سردار مهدی رضعانی یکی از رزمندگان حاضر در آن حماسه است که بعد از شهادت یارانش در حالی که به‌شدت مجروح بوده، همراه چند نفر دیگر از مجروحان می‌توانند به سمت نیروهای خودی برگردند. او بعد از گذشت سال‌ها از وقوع آن حماسه، روایتگر را جوادانگی شهدای کمیل شده‌است.

زبان روایت کتاب دلنشین و بدون تکلف است. علاوه بر آن سیر روایت حوادث از ابتدای جنگ تحمیلی تا تشکیل گردان کمیل و حضور آن در عملیات والفجر مقدماتی به حدی دقیق و جزء به جزء بیان شده است که می‌تواند مخاطب را با خود همراه کند.
در بخش‌هایی از این کتاب می‌خوانیم:
■ یک ساعت بعد دوباره آتش بعضی‌ها خاموش شد. ما از چندین موقعیت بی‌توانستیم خاکریز دشمن را نگاه کنیم. لحظاتی بعد بی‌چهاره دیدند تعدادی یعنی یابرانکار در برای انتقال مجروحان خودشان از خاکریزهای ب شکل جلو آمدند. یکی از بچه‌ها که تیر اندازی خوبی داشت نشانه‌گیری کرد و...بتکبار فریاد زد: «زنده کسی

حق تیر اندازی ندار، مگر ما مثل آنها خبیث هستیم. هر وقت برای جنگ جلو آمدند مردانه با آنها می‌جنگیم.»
بچه‌ها در عین جوانمردی، گذاشتند تا بعضی‌ها مجروحان‌شان را جمع کنند و به عقب ببرند و خشم خود را از اینکه چند ساعت قبل، آنها مجروحان ما را تیر خلاص زدند، به دستور فرمانده در خودشان فرو برند اما در پشت میدان نبرده فرمانده گردان کمیل در تارکی سحر گاه، به سختی خود را به فرمانده تیپ رساند، او با شک و اتمسار از اکبر حاجی‌پور در خواست نیروی کمکی کرد. اما در جواب خواش و تمناش، برادر حاجی‌پور فقط سکوت کرد و آرام‌آرام اشک ریخت. از سوی قرارگاه دستور توقف عملیات صادر شده بود. این یعنی از دست حاجی‌پور هم کار ساخته نبود. حالا باید تا دستور بعدی به اعزام گردان‌ها برای انجام عملیات صبر کرد. از آن سو، بیش از ۱۰۰ نفر از نیروهای کمیل، به همراه معاون دژان در کانال سوم بودند. حدود ۲۰ نفر هم در کانال دوم می‌نیکتر شده بودند. حالا کانال، زور آتش شدید نیروهای دشمن بود. اگر چه آتش از زمین و هوای بارید، اما شیرپچه‌های گردان کمیل تصمیم گرفته بودند، هر طور شده از رسیدن فرمانده مقاومت کنند...

■ بعضی از مجروحان وسط میدان، توانسته بودند خود را بی حرکت نگه‌دارند و از شلیک تک‌تیر انداز‌ها در امان باشند اما خورشید وسط آسمان بود. آفتاب شدید صورت‌های رنگ‌پریده‌شان را می‌سوزاند. اگر مجروحی می‌خواست با تکتک کسانی، طرف دیگر صورتش را به‌هر دم داغ آفتاب بسپارد، تیر خلاص دشمن بود که او را ملکوتی می‌کرد. کوچک‌ترین تکان و حرکت از مجروحان، بوی زنده بودن را به مشام تک‌تیر انداز‌های دشمن می‌رساند، این حرکت خیلی زود به رآتش شهادت مبدل می‌شد. هیچ نمی‌دانست که مجروحان در آن معر که به‌چه می‌اندیشیدند. شاید نوا مدادی به بخت خویش می‌اندیشید و شاید پدری به سیمای فرزندش که هم‌گرز او را ندیده... شاید هم در آن لحظات آخر، به عاقبت خیر خود می‌اندیشیدند. شاید این لحظات زیباترین و دل‌انگیزترین لحظات زندگی‌شان بود که داشت در آن معر که رقم می‌خورا! این اتفاقات در کنار مارقم می‌خورد و هیچ کاری از دست نیروهای محاصره شده در داخل کانال بر نمی‌آمد. هیچ چیزی به اندازه تشنگی و گرسنگی بچه‌ها را از آن نمی‌داد. بعد از شهادت مجروحان توسط تک‌تیر انداز‌های دشمن، بیکاره صدای بلندگوی بعضی‌ها بلند شد! یک نفر که ظاهراً منافقین بود با زبان فارسی وادان وعده او با غذا، آنچه‌های خواست خود را تسلیم کنند. او مر تب حرف می‌زد، اما کسی به حرف‌های او توجه نکرد.»